

# [ درایع ]

شماره اول، دوره هشتم  
بهمن ماه ۱۴۰۲

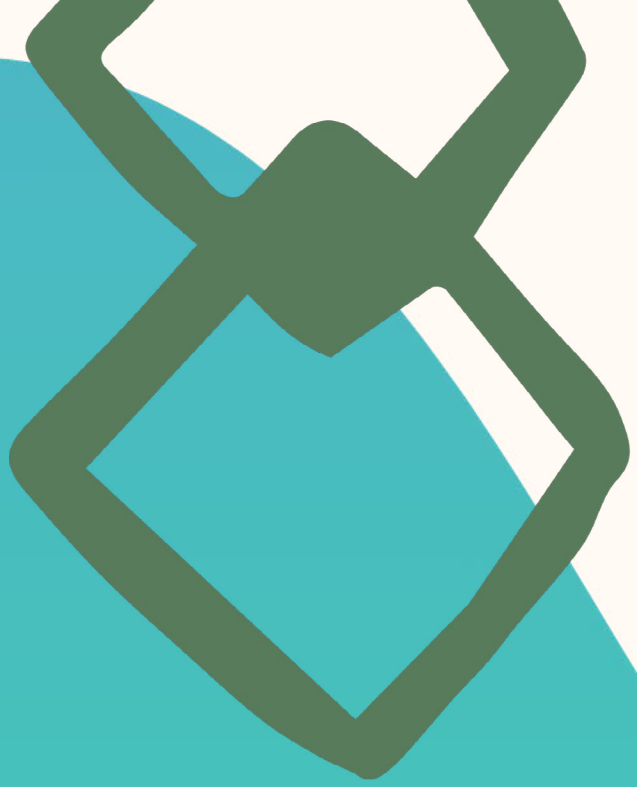


[ ویژه نامه ورودی ]





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



[درایچه]



**مدیر مسئول:** فرناز حاج‌منوچهری

**سردبیران:** عارف نماینده، آرمین طهرانچی

**ویراستار:** سینا قاسمی‌نژاد

**صفحه‌آرا:** ستایش حسینی

**جلد:** ماهان قره‌گوزلو

**نویسندگان:** علی الماسی، عرفان برزین، عرفان

موسویان، مهدی مستانی، آرمین طهرانچی،

بامداد ترابی، رویا زراعتی، سروشا کاویانی، رامتین

زمان وزیری، عارف نماینده

**با تشکر از:** متین انصاری‌پور، محمد یاسین زارع

۱

بعد از سلام!

۲

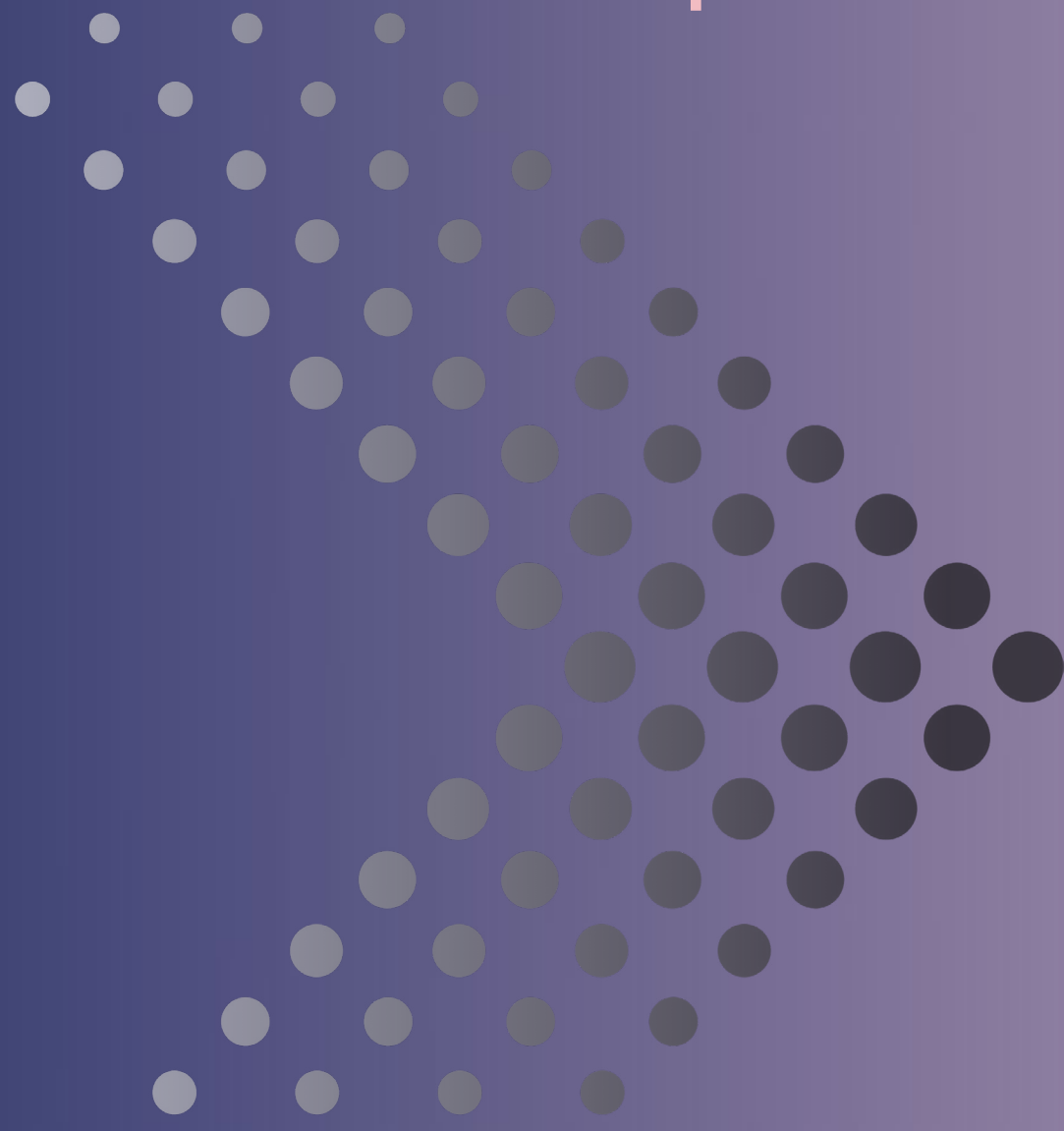
پرونده

۸

یادداشت آزاد

۱۲

Derayeology







# بعد از سلام!

سلام! بعد از یک ترم بدون بگیر و ببند برای نوورودها (!)، اولین شماره از درایه‌ی سری هشتم ویژه‌نامه‌ی ورودی‌های ۱۴۰۲ منتشر می‌شود.

خوب است بدانید اولین درایه‌ای که منتشر شد، ویژه‌نامه‌ی ورودی‌های ۹۵ بود. از همان ابتدا، دغدغه و مخاطب اصلی این مجله ورودی‌های جدید دانشکده بوده. حالا این رسالت همچنان پای برجا است و از اینکه درایه خوانده می‌شود و خواننده دارد انرژی می‌گیریم. اولین شماره‌ی درایه با این بند آغاز می‌شود:

درایه گاهنامه‌ای است که درون آن همه چیز یافت می‌شود، از شیر مرغ تا جان آدمیزاد. در این گاهنامه از هر دری سخنی خواهیم گفت پس ما را از نظراتتان بهره‌مند و در درایه‌های بعدی این ماتریس دانشکده دنبال کنید.

وقتی که به درایه‌های قدیمی سری زدیم، احساس کردیم که متون ارزشمندی نوشته شده ولی کم کم در حال فراموشی است. بنابراین یکی از کارهایی که به نظرمان آمد مفید است انجام دهیم، بازنگری و ارجاع به گذشته‌ی درایه است. به همین منظور از همه خوانندگان (نه فقط ورودی‌ها) دعوت می‌کنیم تا نگاهی به بخش جدید درایه به نام *Derayeology* بیندازند.

در بخش پرونده از این شماره، نوشته‌های سال بالایی‌ها را می‌خوانیم که ممکن است بهتان بر بخورد! پس به دل نگیرید و جان مطلب را بگیرید. همانطور که در کانال تلگرام درایه (@deraye\_mag) گفتیم، در بخش یادداشت آزاد نوشته‌هایی از بچه‌های ورودی دانشکده داریم و خوشحال می‌شویم که در شماره‌های بعدی درایه نیز این بخش پر رنگ و لعاب باشد.

امیدواریم که از خواندن این شماره لذت ببرید (:).

- عارف نماینده



# پرونده

علی الماسی



است، وقتی که هنوز دهه‌ی دوم زندگی‌تان را شروع نکرده باشید، وقتی که زیستگاه‌تان از جامعه‌ای محدود به مدرسه‌ای در یک شهرستان کوچک تغییر می‌کند به جامعه‌ای بزرگ‌تر، متنوع‌تر و بی‌اعتناتر—کلان‌شهری که در آن صرف‌روز را شب کردن نیز آزرده‌خاطران می‌کند. سخت‌تر هم می‌تواند باشد، وقتی که احساس کنید تنهایی. باید خودتان را خوار دهید به زندگی با پنج نفر دیگر در یک اتاق، به دوری از دوستان و خانواده، به رقصیدن به ساز آدم‌های عجیب‌وغریبی به اسم اساتید، که هر کدام حکومتی ملوک‌الطوایفی راه انداخته‌اند در قلمرویی که می‌گویند دانشکده شماسست. ورودی بودن صرفاً این نیست که هنوز شروشور دوران دبیرستان در سرتان باشد، یا هنوز ندانید که منظور بقیه از «ابنس» و «الفصفر» و «دلگشا» چیست، یا اینکه اکیپ دوستی تشکیل دهید و کانال کراش بزنید. ورودی بودن یک وجه دیگر هم دارد، و آن همان احساس است که «این اولین لحظه را بعداً به خاطر خواهم آورد».

آدم برای تحمل سختی‌ها باید دستگیره‌ای پیدا کند و به آن آویزان شود. خیلی هم روشن نیست که آن دستگیره چیست و چطور می‌توان پیدایش کرد. برای من در هفته‌های اول ورودی بودم اینجا، دستگیره‌ام دریاچه‌ای بود وسط دانشگاه‌مان. دریاچه نه چندان کوچکی که معمولاً کسی دوروبرش نیست. نمی‌دانم چطور می‌توانم درباره‌اش بنویسم، و مطمئن نیستم که اگر چیزی هم بنویسم برای شمایی که دارید می‌خوانیدش معنی‌دار باشد؛ اما سیگار

هواپیما شروع کرده بود به کم کردن ارتفاع. در ردیفی نشسته بودم با صندلی‌های دونفره—صندلی سمت راهرو. خانم صندلی کناری میانه‌ی خوبی با پنجره نداشت و در تمام طول مسیر، کرکره پنجره را پایین داده بود. با غرولندی به اجبار مهماندار کرکره را بالا کشید. پاریس کم‌کم در زیر نگاه‌مان خودنمایی می‌کرد، و من دل‌آشوب و نگران، با خیالات و احساسات آشفته‌ای که حتی نمی‌توانستم در آن لحظه تفکیکشان کنم، می‌دانستم که این لحظات را بعدها به خاطر خواهم آورد. لحظات ورود. ساعات شروع. شروع چیزی که هیچ ایده‌ای نداشتیم که تا دو ساعت بعدش هم چگونه پیش خواهد رفت.

باید به سرعت خودم را از فرودگاه شارل دوگل—واقع در حومه شمالی پاریس—می‌رساندم به جایی در حومه جنوبی آن. باید هر چه زودتر خودم را می‌رساندم؛ چون آن‌ها که قرار بود کلید خانه‌ام را به من بدهند ساعت کاری‌شان تمام می‌شد، و اگر این‌طور می‌شد در دو روز آتی جایی برای ماندن نداشتیم. به هر زور و ضربی که بود—در حالی که نهایتاً مجبور شدم دو چمدانم را برای حدود یک ربع از یک شیب پنجاه درجه بالا بکشم و آن وسط نزدیک بود از حال بروم—خودم را رساندم به گرفتن کلید. وارد اتاقم که شدم—خیس عرق و با قلبی از جاکنده از شدت تپش—دوباره می‌دانستم این لحظه را بعداً به یاد خواهم آورد.

راستش ورودی بودن سخت است. این را همین چند ماه پیش فهمیدم. سخت‌تر





## عرفان موسویان



شروع شدن دانشگاه برای خیلی از ما مصادف با شروع شدن بخش جدیدی از زندگی و یادگیری مهارت‌های جدید هست و به نظر من، دانشگاه یک نمونه‌ی کوچک‌تر از جامعه هستش که توش فرصت آزمایش و خطای رفتارهای مختلف رو داریم و دوران کارشناسی یک پلی هست بین یک آدم دبیرستانی و یک آدم بالغ که می‌تونه برای یک جامعه مفید باشه. توی این متن دوست دارم تا براتون از بعضی از تجربه‌هایی که توی دوران تحصیلم به دست آوردم صحبت کنم، چون که به نظرم چیزهایی بودن که اگر زودتر می‌فهمیدم بیشتر می‌تونست برام مفید باشه و در موقعیت بهتری نسبت به حال فعلی باشم. البته که در نظر داشته باشید این متن فقط درباره‌ی دیدگاه‌های شخصی من هست و لزوماً درست و قابل تعمیم به همه‌ی اشخاص نیستن.

اول از همه، وقت‌گذرونی توی دانشگاه و لابی دانشکده یک بخش جدانشدنی از دوران تحصیلمون توی شریف هستش که هم جنبه‌های مثبت داره و هم منفی. از جنبه‌های مثبتش می‌تونم درس خوندن گروهی یا مشارکت در فعالیت‌های جانبی مثل برگزاری برنامه شب یلدا و بسیاری از برنامه‌های دیگه رو بگم که به نظرم هر کسی باید حداقل یک بار تجربه حضور در این فعالیت‌ها رو داشته باشه. اما می‌خوام کمی درباره جنبه‌های منفی بگم و اون هم اینه که حضور خیلی زیاد در دانشکده و دانشگاه، به صورت تدریجی و نامحسوس می‌تونه زمانتون رو هدر بده و باعث بشه به هدف‌هایی که موقع ورود به دانشگاه یا در

دو کردن‌های هر روزه‌ام کنار آن دریاچه دستگیره‌ی من بود برای اینکه در آن روزها پایم نلغزد و سر نخورم به ته دره‌ی افسردگی. آن دریاچه انگار تنها چیزی در میان همه‌ی آن چیزهای جدید و نه لزوماً خوشایند بود که آن روزها به آن احساس تعلق داشتم، و این احساس تعلق بود که مرا یک جوری به بیرون از خودم بند می‌کرد. پیوند سستی بود، اما هر چه بود، بالاخره یک چیزی بود.

یادم می‌آید که در روزهای ورودی بودنم در شریف، دستگیره‌ای که به آن چنگ انداخته بودم «همبند» بود و فعالیت فوق‌برنامه. دوستی داشتم که یک بار در همین دریاچه نوشته بود که برای او، برگزاری جشن یلدا چنین حکمی داشت. دوست دیگری دارم که برای او رفت‌وآمد به کانون موسیقی آن تعلق را می‌آفریده. برای بعضی‌ها می‌تواند حضور در کانون شعر و ادب باشد، یا عضویت در تیم فوتسال دانشکده، یا برگزار کردن کدناک. راستش یکی از خوبی‌های شریف همین است که در آن چنین موقعیت‌ها و فعالیت‌هایی کم نیستند.

نهایتاً با همه‌ی این تفصیلات اگر دیدید سختی‌های ورودی بودن دارد دست‌وپایتان را می‌بندد و آزاده‌خاطرتان می‌کند، حرف بزنید. با استاد راهنمایان، با استاد درستان، با تی‌ای، سال‌بالایی، مرکز مشاوره یا هم‌دوره‌ای‌هایتان. خیلی وقت‌ها احساس می‌کنیم ما تنها کسانی هستیم که در حال از سر گذراندن موقعیتی دشواریم، و در این رویارویی هم تنها هستیم. این را از من بشنوید که این‌طور نیست. بگذارید بقیه بدانند که دارید با چه سختی‌هایی دست‌وپنجه نرم می‌کنید؛ بعداً خواهید دید که تعداد افرادی که می‌خواهند کمک‌تان کنند اصلاً هم کم نیست.



راهی که می‌روید به صد شوق و اضطراب ما بازگشته‌ایم از آن، خسته و خراب

### این ترم، ترم سلطان نبود

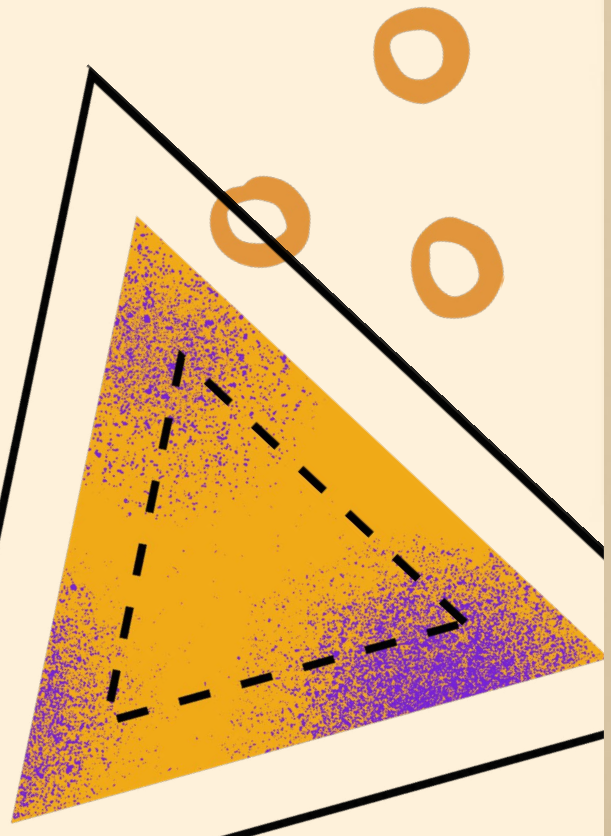
«از ترم بعد دیگه جدی درس می‌خونم، همه کلاس‌ها رو می‌رم و تمرینامو به موقع تحویل میدم». با توجه به زمان انتشار این شماره از درایه، شاید شما هم، مثل من، این قول‌ها رو چند روز پیش به خودتون دادین. البته که برای من، دیگه دفعات تکرار این جملات از انگشتان دستم هم گذشته. این حرف‌ها معمولاً بعد از کولاک امتحانات پایان‌ترم و دیدن نمرات شنیده می‌شه. این «عزم جزم» معمولاً توی زمان انتخاب واحد برای ترم بعد به اوج خودش می‌رسه، جایی که سعی می‌کنین برای جبران گذشته، سقف واحدو پر کنین. معمولاً توی ترم بعد اراده سحرخیزی هم پیدا می‌کنین و برنامه‌تونو پر می‌کنین از کلاس‌های ۸ صبح. اما تجربه نشون داده که توی هفته دوم یا سوم ترم بعد، این عزم و اراده به مرور کم‌رنگ می‌شه، و وقتی به خودتون می‌این، می‌فهمین این چه غلطی بود که کردم! ولی دیگه دیره، خیلی دیره!

### از هفته‌ی بعد دوباره...

«این هفته کلاس‌ها رو نمی‌رم، به جاش می‌شینم درسای عقب افتاده رو می‌خونم و از هفته‌ی بعد دوباره می‌رم سر کلاس». بازه زمانی بیان این جمله از هفته سوم تا هفته ششم ترم متغیره و اغلب در هفته‌ی چهارم و پنجم رخ می‌ده که در اون اولین سری تمرین درس‌ها رو باید تحویل بدین. اگر ویدیوهای درس هم موجود باشه که تقریباً رفتن مجدد به کلاس غیرممکنه و مدام دلتون رو با این خوش می‌کنین که فیلم‌های کلاس هست،

سال‌های اول توی ذهنتون داشتید نرسید. در عین حال بدونید که اگر آدمی باشید که کلاً به دانشگاه نیاد و با هم‌دانشکده‌ای‌هاش ارتباط نگیره هم احتمالاً در آینده به مشکل می‌خورید و نمی‌تونید مهارت‌های اجتماعی خودتون رو تقویت کنید. پس باید یک تعادلی بین همیشه در دانشگاه بودن و هیچوقت در دانشگاه نبودن برقرار کنید.

مورد بعدی این‌که از کار کردن نترسید و رفتن توی شرکت‌ها و دیدن محیط‌های غیرشریفی رو تجربه کنید چون که باعث می‌شه مهارت‌های اجتماعی‌تون به شدت بهبود پیدا کنه و مهارت‌های جدیدی یاد بگیرید که در همه‌جا به کار میان و بعضاً قابل یادگیری در محیط دانشگاه نیستن. از طرفی با شروع یک کار جدید و مرتبط با رشته‌ی تحصیلی‌تون، می‌تونید بفهمید که در حال حاضر چه بخش‌هایی از رشته‌ی تحصیلی‌تون پرکاربرد هست و ارتباط بین فضای آکادمیک و فضای صنعت دقیقاً به چه صورت هست.







عرفان برزین



## وسواس‌های فکری یک دانشجوی معمولی

چرا الان باید اینجا باشم؟ چرا نباید در تخت‌خواب زیبایم خواب باشم؟ سوال پنج لعنتی! هیچ ایده‌ای ندارم. بقیه دارند طوری می‌نویسند انگار خانواده‌شان گروگان گرفته شده. اردشیر چه فکری خواهد کرد؟ «همه جلسات را آمده‌ای و جزوه نوشته‌ای ولی سوال به این سادگی را نمی‌توانی حل کنی؟ عجب دانشجوی خرفتی!» حتی نمی‌دانم سوال واقعاً بدیهی است یا نه! این همه منطق منطق می‌کردی این بود؟ حس می‌کنم جای کسی را گرفته‌ام که به راحتی می‌توانست در پنج دقیقه باقی‌مانده سوال را حل کند. من زیادی معمولی‌ام برای اینجا. یک میمون هم بعد از بیست و خرده‌ای جلسه کلاس رفتن و جزوه نوشتن این سوال را حل می‌کرد. ~~فکری که~~ شش بار تی‌ای منطق شده‌ای و نمی‌توانی این سوال را حل کنی. سوالی که بقیه پودرش کرده‌اند. حتی برای این سوال نمی‌توانم تف بیندازم. از ریکام هم دیگر خبری نیست. کاش دو روز پیش جای تماشای آن دو قسمت «بروکلین ناین-ناین» نظریه برهان می‌خواندم. اگر می‌خواندم الان این سوال حل می‌شد. از این به بعد کسی به من بگوید باهوش، تفی را که برای این سوال نتوانستم بیندازم توی صورت او پرتاب می‌کنم. آدم باهوش به راحتی سوال پنج را حل می‌کرد. شاید اگر المپیادی بودم حلش می‌کردم. در بهترین حالت ۸۵ از ۱۰۰ می‌شوم. فاجعه! چه کسی به یک دانشجوی احمق که پایان‌ترم نظریه برهانش را ۸۵ از ۱۰۰ شده، آفر می‌دهد. باید تقلب می‌کردم. دیگر دیر شده. برای جلسه‌ی پایان‌نامه هم بروم دفتر اردشیر می‌گویم: «تو یه سوال پنج ساده رو حل نکردی

می‌شینم توی یه هفته کل فیلم‌ها رو می‌بینم و خودمو می‌رسونم به کلاس. البته من که ندیدم کسی زودتر از فرجه‌ی امتحانا شروع کنه به دیدن فیلم‌ها. خلاصه اینکه اون هفته‌ای که دوباره قراره رفتن سر کلاس‌ها رو از سر بگیرین، مثل اون ترم بعدیه که قراره جدی درس بخونین. (:

## برای کسی نفرستیا! نه بابا، خیالت راحت!

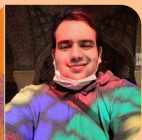
«خیالت راحت، یه‌جوری جوابا رو عوض می‌کنم که خودت هم نفهمی چه برسه به تی‌ای»، «نه من خودم نوشتم تمرینو، فقط می‌خوام جوابام رو چک کنم باهات» یا «باشه، فقط برای کسی نفرستیا». این جملات هم معمولا در بازه‌ی تمرینات سری دوم به بعد که میان‌ترم‌ها و تمرینات فشار میارن زیاد در پی‌وی‌ها دیده میشه. جمله اول رو اگر کسی بهتون گفت، جوابش رو ندین و فقط بلاک کنین؛ چون اگر این کارو نکنین، هم خودتونو بدبخت کردین هم اونو. جمله دوم رو اگر شنیدین، می‌تونین در لحظه بلاک نکنین و صرفا جواب آخر رو چک کنین باهاتش. و اما جمله سوم، اگه این جمله رو جایی گفتین، منتظر باشین که فایلتون رو به‌عنوان سولوشن تمرین دست همه ببینین.

## من خود به چشم خویشتن دیدم که فرجه می‌رود...

«توی فرجه وقت زیاد دارم، همه درسا رو جمع می‌کنم بره». هیچی دیگه... بعد فرجه می‌بینیم همو. 😊

خلاصه اگر فکر می‌کنین شما جزو اولین نفراتی هستین که این حرفا رو می‌زنین یا فکر می‌کنین که نه، من با بقیه فرق می‌کنم، زهی خیال باطل!

## بامداد ترابی



### «مؤلفه‌ی همبندی»

قبل از این‌که برای انتخابات اخیر همبند کاندیدا بشوم، سؤال‌های زیادی از من می‌شد که «چرا شماها رفتین همبند؟ برنامه‌ها تون اون‌قدر مخاطب نداره، کیفیت برنامه‌ها اومده پایین و عملاً بودن و نبودن شما تأثیری توی جو دانشکده نداره (البته به جز اتاق همبند)...» و همیشه این سؤال‌ها به نحوی مرا اذیت می‌کردند؛ دلیلش هم این بود که چند وقتی بود که خودم به این سؤال‌ها جواب نداده بودم. الآن بعد از ۳ ماه دبیری و حدود ۲ سال کار اجرایی در این دانشکده، فکر می‌کنم که به جواب‌هایی رسیده‌ام و بنابراین فرصت را غنیمت شمردم که توی این شماره از درایه، یک دفاع نصفه‌ونیمه بر وجود و ماهیت و عملکرد همبند بدم!

بگذارید از تاریخچه‌ی خود همبند بگویم: شواهد تاریخی کشف شده از دوران باستان (یعنی دهه ۸۰ شمسی!) به دست همبند رسیده است که در آن، ارائه‌ها و نشریه‌ها و محتواهایی با قالب‌هایی کمی متفاوت برگزار می‌شدند؛ حلقه‌های مطالعاتی و سنت جشن یلدای دانشکده نیز از این سال‌ها شروع شده‌اند. اولین اشاره‌ی پیدا شده به نام «همبند» به ترم پاییز ۱۳۹۴ برمی‌گردد. همبند پس از آن به مرور برنامه‌های آشنای دیگری نیز راه انداخت: برنامه‌های ورودی‌ها و مسابقه‌ی کدناک از مثال‌های بارز آن هستند. متأسفانه از سال ۱۳۹۸ به علت ویروس کرونا و پس از آن در سال ۱۴۰۱ به علت اعتراضات

چطوری می‌خوای دفاع کنی؟» همه دارند جمع‌بندی می‌کنند. همه حلش کرده‌اند. لابد دیگر خانواده‌شان گروگان نیست. مرگ بر همه‌ی امتحانات! چرا این درس را برداشتم؟ خیلی احمقم! چرا حذف ترم نکردم؟ «خب فکر کنم کافی باشه دیگه». صدای اردشیر است. این هم از این. شش سال درس بخوان آخرش سوال مسخره‌ی پنج زندگی‌ات را نابود کند. اصلاً چرا آدم ریاضی؟ هیچ کار دیگه‌ای بلد نیستم. کاش در این شش سال یک غلطی می‌کردم. حس تعلقم به اینجا منفی است. شاید من مال ریسرچ کردن و دنیای آکادمیک نیستم. شاید من هم باید دو سال پیش مثل بقیه اپلای می‌کردم. اگر اپلای کرده بودم الان توی آمریکا چیل کرده بودم و یک لیوانی که محتویاتش فقط به خودم مربوط است، دستم بود. اصلاً کاری به حس تعلق و این مزخرفات نداشتم. شاید هم داشتم می‌زدم توی سرم که فردا در جلسه با اردشیر آمریکایی چه بگویم؟ اگر آنجا حس تعلق نمی‌کردم چه؟ مهم نیست. ترم دیگه دفاع می‌کنم و بعدش راحت می‌شوم.<sup>۱</sup>

پ.ن: آن دانشجو توسط دکتر اردشیر و هیچ‌کس دیگری مسخره نشد و حتی کمی بعد، این نمره مهم نبود. او دوباره تی‌ای منطق شد.

۱- شتر در خواب بیند...

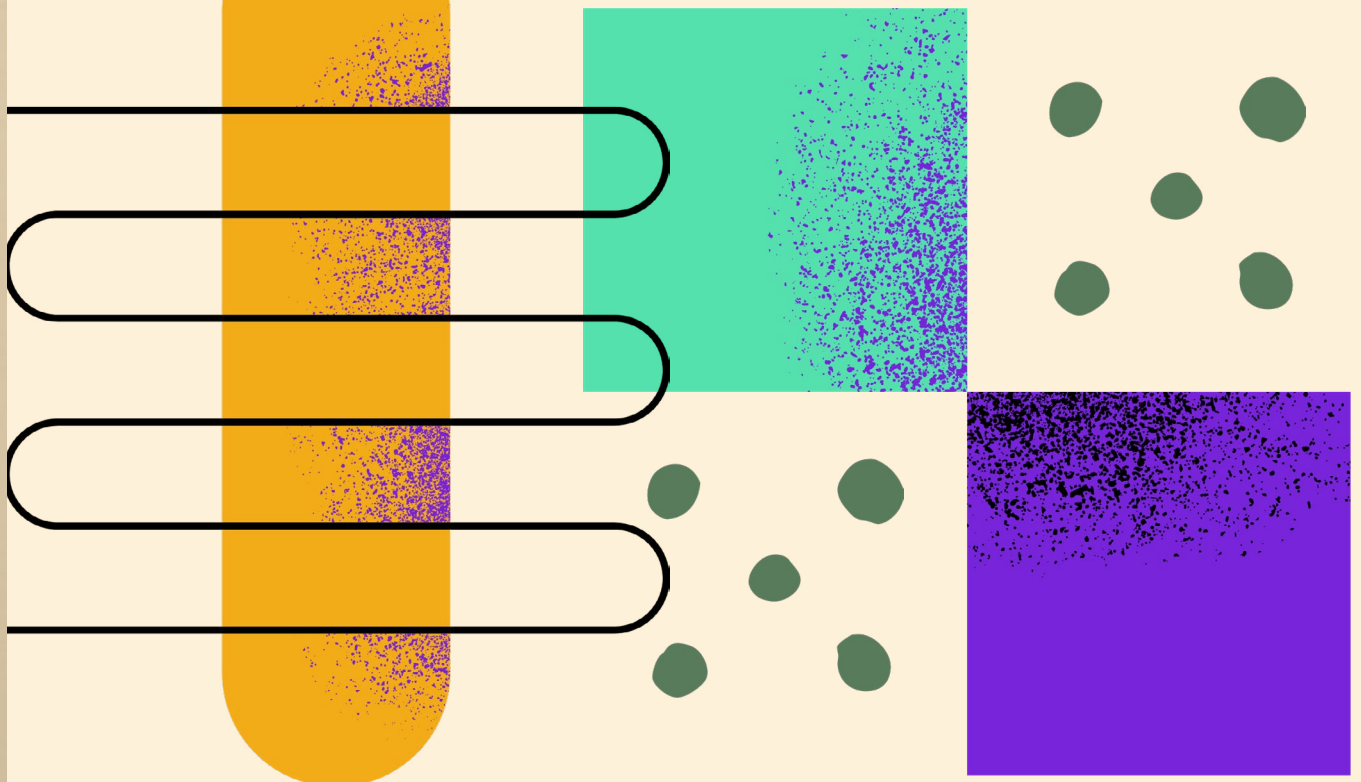


علمی نیست؛ دانشکده هم بدون چنین انجمنی، صرفاً «درس‌کده» است و نهادن نام «دانشکده» روی آن اشتباه است. هر نهاد، گروه و آدمی که مستقل از انجمن بخواهد چنین اهداف علمی و فرهنگی‌ای را دنبال کند، قطعاً هم دانشکده علوم ریاضی و دانشجویها و اساتید آن را نمی‌شناسد و هم صرفاً دنبال شربه‌پا کردن و ایجاد تشنج در فضای صمیمی دانشجویی است. کار اصلی ما در این دوره از همبند، برگشتن به این سنت قدیمی و هیجان‌انگیز انجمن علمی است؛ و قرار نیست اجازه دهیم این فرآیند مختل یا متوقف شود!

چه نتایجی می‌توان گرفت؟ ۱. هم‌اکنون دلیل اهمیت وجود و کیفیت عملکرد انجمن علمی و تاریخ آن را می‌دانید. ۲. اگر نهادی خارج از این انجمن چنین کارهایی کند می‌توانید با گفتن چنین حرف‌هایی، بیهودگی اهدافشان را نشانشان دهید. ۳. کارهایی که می‌کنید را ثبت کنید؛ شاید فردا روزی کسی بخواهد به تاریخچه‌ی نه‌چندان دور کارهای‌تان رجوع کند و هیچ راهی برای دسترسی به آن نداشته باشد!

«زن زندگی آزادی»، وقفه‌هایی جانانه در این برنامه‌ها رقم خورد. علی‌الحساب بیش از این تاریخچه نداریم چون ۱. همان‌طور که می‌بینید «همبند» بسیار جوان‌تر از ایده‌ی انجمن علمی است، ۲. اطلاعات زیادی از قبل از سال ۱۳۹۴ نداریم چون ۳. هیچ‌وقت این چیزها مستند نمی‌شوند و جایی نوشته نمی‌شوند!

با وجود این اطلاعات محدود، می‌توان دید که اهداف همبند از همان اول معلوم بودند: کار یک انجمن علمی همین است که جو علمی دانشجویی دانشکده‌ی خود را تحت تأثیر قرار دهد و پویایی آن را نگه دارد. برای این کار علاوه بر برنامه‌های علمی مختلف، هم باید به قشرهای جدیدتر دانشکده توجه ویژه کند و برای آن‌ها برنامه داشته باشد، هم محتوا تولید کند و مسابقه برگزار کند، و هم برای نگه داشتن همدلی و مفرح نگه داشتن فضا، برنامه‌های فرهنگی و فوق‌برنامه‌ی مختلف در دانشکده برگزار کند. انجمن علمی بدون کارهای فرهنگی، بدون نشریه، بدون برنامه‌های ورودی‌ها و بدون جو پویای دانشجویی، انجمن



# یادداشت آزاد

# سلام

رامتین زمان وزیری



باشی (که بعضی بچه‌ها حتی این ترم اولم همین‌طور بودن)، می‌تونى اگه با بچه‌ها جور شی خیلی باهاشون خوش بگذرونى و... الان تقریباً اولین بار تو زندگیمونه که کسی بهمون کاری نداره و دست خودمونه که می‌خوایم وقتمون رو چطوری بگذرونیم.

واقعاً جدیدترین بخش دانشگاه برای من تنوع آدمايي بود که دیدم؛ مثلاً مدرسه‌هایی که ما توش درس خونده بودیم، از بچه‌های هفتم تا دوازدهم توش بودن، ولی همه به نحوی شباهت‌هایی داشتن (مثلاً همه بزرگ‌شده‌ی تهران بودن). ولی توی دانشگاه از هر شهر و استان و هر جور شخصیتی آدم وجود داره که برای من که تا حالا تو جمع‌های دوستی خیلی جمع‌وجور و با علایق مشترک و با تفاهم زیاد بودم، دیدن این آدما خیلی تجربه‌ی جدیدی بود.

اتفاقات دیگه‌ای هم بودن که به نظرم خیلی جالب بودن. مثلاً توی هفته‌ی اول چیز جالبی که هست، تفاوت کلاس‌ها با دبیرستان و قبله؛ یه چیز دیگه که از هفته‌های دیگه دیده می‌شه اینه که هی جمعیت کلاس‌ها شروع می‌کنه به کم شدن، یا اینکه تعداد آدمايي که سر کلاس‌های معارف حضوری می‌زنن بعد جیم می‌شن رفته‌رفته زیاد می‌شه.

یکی از جاهای جالبی که به مرور شکل گرفت، لابی فعال بود؛ الان اگه وارد لابی دانشکده بشید، همیشه یه تعداد خوبی از بچه‌ها رو می‌بینید که کارای مختلف می‌کنن (مثلاً بازی می‌کنن یا دور هم سر تمرینای بی‌پی زور می‌زنن).

اگه بخوام از این یک ترمی که گذشت بگم، اولین چیزی که هست اینه که چقد فضای دانشگاه با چیزی که تصور می‌کردم فرق داشت. قبلاً به دانشگاه صرفاً به چشم یه محیط علمی نگاه می‌کردم و برام خیلی مهم بود که دانشگاهم شریف باشه، چون از لحاظ علمی قوی‌تره. ولی چیزی که هست اینه که توی دانشگاه به خودت بستگی داره که می‌خوای وقتت رو روی چی بذاری؛ می‌تونى بیشتر به درست‌برسی و تو این فضا





بازم برای خیلیا (از جمله خودم) هندونه‌ی در بسته بود!

ترس‌ها و تصورات زیادی وجود داشت که درستی یا غلطیشو نمی‌دونستم. یکی از ترسایي که خودم داشتم این بود که از هیچ‌کس خوشم نیاد و هیچ دوستی پیدا نکنم و تنها شم؛ تا اینکه اومدم دانشگاه و جالب‌ترین نکته راجع به دانشگاه رو فهمیدم! دانشگاه ان‌قدر ررر آدمای مختلف توش هست که تو اگه گوشه‌گیرترین آدم دنیا هم باشی امکان نداره دوست پیدا نکنی. تازه بودن توی دانشکده ریاضی دوست پیدا نکردنو غیرممکن‌تر هم می‌کنه! چیز دیگه‌ای که ازش می‌ترسیدم این بود که درس‌ها و تکالیف سخته؛ اگه نتونستم از پشش بر بیام چی؟ این موردم از هفته‌ی دوم دانشگاه با یه روش پنج مرحله‌ای تا حد خوبی حل شد:

۱. می‌ری لابی دانشکده ریاضی،
۲. یه نفر که اون درس رو بلده (سال بالایی یا المپیادی) گیر می‌آری،
۳. گروگان‌ش می‌گیری تا مشکلات درسی‌تو حل کنه،
۴. به گروگان آب و غذا می‌دی (اختیاری)،
۵. وقتی کارت تموم شد ازش تشکر میکنی و

اونجاها اگه یکم بچرخید، معمولاً چند تا المپیاد کامپیوتری با قیافه‌های متاسف، خسته و ناامید از زندگی می‌بینید که از صبح صد تا کد رو دیباگ کردن. یه جای جالب دیگه اتاق همبنده؛ من اولین باری که به اونجا وارد شدم مجبور شدم روی اون چیزی که هوا می‌ده بیرون و می‌گن روش نشینید بشینم، (کامنت ویراستار: فن‌کوئل رو می‌گه.) چون توی مکان به اون کوچیکی ۲۰ نفر جمع شده بودن.

به‌طور کلی بخوام بگم و جمع‌بندی کنم، شاید دانشگاه با تصورات قبلی جور نبود، ولی واقعاً خیلی بهتر از تصوراتی که داشتم بود. به نظرم بخشی از این بهتر بودن به‌خاطر این باشه که دانشکده‌ی خوب و خیلی فعالی داریم.

### سروش کایانی



بعد از سه سال دبیرستان که اصلاً نفهمیدیم چجوری گذشت (به‌خاطر کرونا) و وضعیت کنکور ۴۰۲ با اون همه فشار و استرس و بلا تکلیفی، دانشگاه اتفاق جدیدی بود ولی





دانشکده شروع کردیم. راستش را بخواهید در آن جمع بزرگ به عنوان یک تازه‌وارد در ابتدای کار، حس غریبی ما را در آغوش خود بلعید؛ اما آرام آرام، گرمای صمیمیت جشن لبخند راحتی را میهمان چهره‌مان کرد. (به قول معروف، یخمان آب شد.)

بخشی از جشن که حسابی بر مزاجمان خوش آمد، این بود که بچه‌ها در چند خطی، یلدا را توصیف می‌کردند و نوشته‌هایشان را بر تخته‌ای می‌چسباندند.

از آنجایی که این‌جانب نیمچه علاقه‌ای به نوشتن و خواندن دارم، مدت زیادی را صرف پرسه زدن میان نوشته‌های دیگران کردم؛ البته ناگفته نماند که در میان رجزخوانی و ابراز احساسات نهفته‌ی بچه‌های دانشکده گیر افتادم.

در این بین حضرت حافظ بزرگ هم سر

وعده‌ی (توخالی) جبران کردن می‌دی، بعدم آزادش می‌کنی.

حالا نمی‌دونم این روش ترم‌های بعد هم اجرایی هست یا نه (یه نیم‌ترم که جواب داد!) ولی در آخر باید بگم دانشگاه شریف و دانشکده ریاضی تا اینجا تجربه‌ی قشنگ و متفاوتی بود و توصیه‌ام برای ورودی‌های ۴۰۲ اینه که قبل این‌که اخراج شید ~~خودتون~~ ~~بکسی~~ سعی کنید از همه‌ی امکانات دانشگاه استفاده کنید. فکر گروهان گرفتن منم نکنید؛ چون باور کنید فقط هزینه است!

رویا زراعتی



اندر احوالاتمان در جشن یلدای دانشکده چند خطی بگویم:

جشن را با عکس دسته‌جمعی بچه‌های

دانشکده علوم ریاضی

DEPARTMENT OF MATHEMATICAL SCIENCES





دانه به دانه صدای فریاد بادکنک‌ها را به صدا درآوردیم و خاتمه‌ی جشن را اعلام نمودیم. این‌گونه شد که در آخر کار ما ماندیم و چند دانه جارو و پلاستیک زباله و سالنی که باید به همت و تلاش‌مان تمیزتر از همیشه می‌شد. در این لحظات بود که صمیمیت، میان ما فوران کرده و بساط شادی را فراهم آورد.

این‌طور شب را به پایان رساندیم که باید گفت چه خوش به پایان رسید!

شوخی را با این‌جانب باز کرده و آب انگور را دوی خنده‌هایمان تجویز کرد.

از جادوی انگشتانی که بر روی کلاویه‌های پیانو می‌دویدند و نوای آرامش را به ارمغان می‌آوردند، نباید غافل شد که صدای این هنر ارزنده بسیار گوش‌هایمان را نوازش کرد.

در این جشن، تجربه‌های بسیار ارجمندی کسب کردیم. به طور مثال این موضوع را عمیقاً درک کردیم که پفیلاهای سفید نمکی از دیگر خوردنی‌ها طرفدار بیش‌تری دارند! این را هم فهمیدم که یار و یاور همیشگی، چای ایرانی است و بس! (آخر می‌دانید تا آخرین لحظه‌ی جشن تنها یار باقی‌مانده در میان ما یک سماور در حال جوشیدن بود.)

در آخر جشن، ما ماندیم و بادکنک‌هایی که تقدیرشان ترکیدن بود.



ساختان ابرویان  
دانشکده مهندسی صنایع  
DEPARTMENT OF INDUSTRIAL ENGINEERING



# Derayeology

آرمین طهرانچی

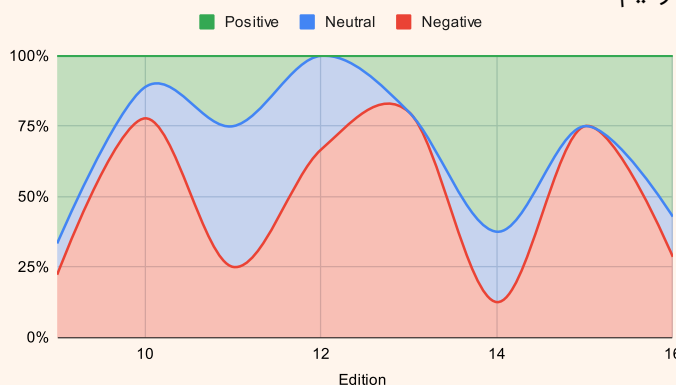


در طول چند سال گذشته، درایه با دل‌نوشته‌ها، یادداشت‌ها و تجربه‌هایش، تلاش کرده هر کسی که مسیرش به این لابی سقف‌کوتاه خورده است را همراهی کند. ده‌ها متنی که در این سال‌ها آرشو شده و گوشه‌ای در حال خاک خوردن بودند، امروز جمع شده‌اند و بعد از گردگیری، توسط مدل‌های تحلیل زبانی بررسی و دسته‌بندی شدند. حال می‌خواهیم به این سوال پاسخ دهیم که «درایه چیست؟» در ادامه گزارشی از آنچه انجام شد و آنچه نتیجه گرفتیم ارائه می‌کنیم.

## هر متن در چه دسته‌ای قرار می‌گیرد؟<sup>۱</sup>

متن‌ها با استفاده از تکنیک‌های تحلیل احساسات، خوشه‌بندی، مدل‌سازی موضوع<sup>۲</sup> و طبقه‌بندی متن مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند. سپس با استفاده از روش‌های مختلف، از جمله اندازه‌گیری فاصله<sup>۳</sup> بین موضوعات و یافتن تعداد بهینه‌ی

Fig 1. Sentiment



موضوعات، کیفیت و اعتبار نتایج را بررسی کردیم.

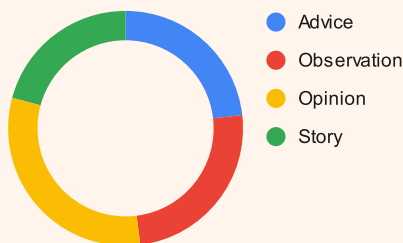
همچنین باید مطمئن شد که برچسب‌هایی که به متن اختصاص داده می‌شود، معنادار است و ایده‌های اصلی آن را منعکس می‌کنند. به همین خاطر، از تکنیک‌های مختلفی مانند ارائه‌ی مثال‌های معرف<sup>۳</sup>، کلمات کلیدی یا خلاصه‌سازی و همچنین معیارهای اعتبار داخلی و خارجی<sup>۴</sup>، مانند نمرات انسجام<sup>۵</sup> و تفسیرپذیری<sup>۶</sup> برای مطمئن شدن از این موضوع استفاده شد.

به این ترتیب، سه لحن را برای احساس غالب یا همان سنتیمنت (Sentiment) در نظر گرفتیم:

مثبت، منفی و خنثی. در طول هشت شماره‌ای که برای این نوشته تحلیل شده، حرکتی نوسانی در سنتیمنت منفی می‌بینیم که پیک‌های آن با دوره‌های

استرس‌زایی مثل کرونا و وقایع پارسال منطبق می‌شود (پلات ۱).

Fig 2. Type



۱- یک متن می‌تواند چند موضوع یا نوع داشته باشد.

۲- Topic Modeling

۳- Representative examples

۴- Internal and External Validity Measure

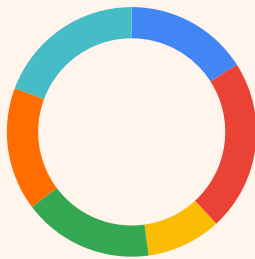
۵- Coherence

۶- Interpretability



با این حال، بازگشت‌های بعدی نشان می‌دهد که این نیز—احتمالا، شاید، امیدوارم—بگذرد...

Fig 3. Topic



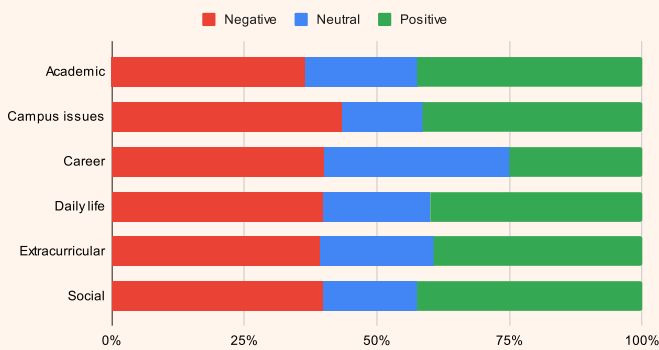
- Academic
- Campus issues
- Career
- Daily life
- Extracurricular
- Social

همچنین شش موضوع<sup>۱</sup> (مسائل دانشگاهی، اجتماعی، زندگی روزمره، آکادمیک، فوق‌برنامه و شغلی) و چهار نوع نوشتار (نظر، مشاهده، داستان و توصیه) برای متون در نظر گرفته شد. این دسته‌بندی‌ها امکان بررسی دقیق‌تر و در عین حال جامع‌تر درایه را فراهم می‌کنند.

بررسی توزیع سنتیمنت در موضوعات مختلف نشان می‌دهد که اگرچه به طور کلی این توزیع در اکثر موضوعات یکسان است، اما در برخی موارد شاهد تفاوت‌هایی هستیم. بیایید صرفا به دلایل پراگماتیک، هر کدام را با مکانیزم focus attention خلاصه کنیم و ببینیم به‌طور کلی در چه باره‌ای هستند.

### بررسی توزیع سنتیمنت در موضوع‌های مختلف چه اطلاعاتی می‌دهد؟

Fig 4. Topic Sentiment



آکادمیک:

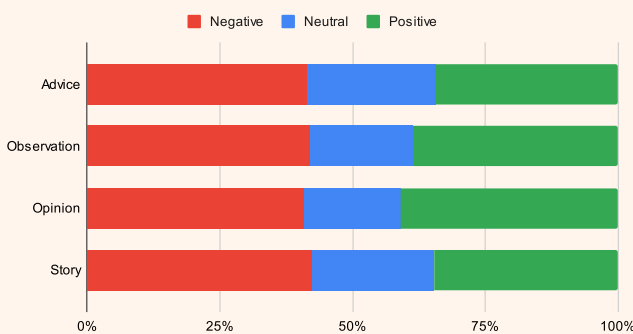
این موضوع پایین‌ترین سنتیمنت منفی را دارد. متن‌های آن بر اهمیت مطالعه، درک مبانی، طرح سوال، انجام تحقیق و یادگیری "زبان" ریاضی تاکید دارند. همانطور که مونا آزادکیا<sup>۲</sup> می‌گوید: «ریاضی خواندن یعنی مطالعه‌ی زبان موجودات مجرد و ذهنی...». دانشجویان توصیه می‌کنند به جای تلاش برای یادگیری همه چیز، در مورد نحوه مطالعه خود هوشمند باشید و به جای حل مسئله، روی مفاهیم تمرکز کنید. به طور کلی، جنبه آکادمیک چالش برانگیز است، اما پاداش‌های خاص خود را دارد. "فرآیند پژوهش می‌تواند بسیار سخت و زمان‌بر شده و حتی ممکن است با شکست مواجه شود"<sup>۳</sup>، اما منجر به "کشف حقیقت" می‌شود.

مسائل دانشگاهی:

این موضوع بالاترین سنتیمنت منفی را دارد.

چندین متن در مورد اتحادیه دانشجویی، بوروکراسی و فعالیت‌های دانشگاه بحث می‌کنند. «مثل هر صنف دیگری، صنف دانشجویها هم شورای صنفی دارد (داشت)، شورایی که اعضای آن با رأی دانشجویها انتخاب می‌شوند»<sup>۴</sup>. دانشجویان

Fig 5. Type Sentiment



۱- Topic

۲- درایه ۷,۱

۳- هانی احمدزاده - درایه ۷,۳

۴- متین یوسفی - درایه ۶,۳



نه تنها در دولت، بلکه در دانشگاه نیز با «بوروکراسی ناکارآمد» مواجه هستند. فعالیت‌هایی مانند همبند دانشجویان را دور هم جمع می‌کند و می‌تواند منجر به تبادل ایده‌های خلاقانه بین آنها شود. ولی از آن سمت «آگه از یکی بپرسی که چرا باید به همبند بیایم، شاید جواب اولی که به‌تون بگه این باشه که «خر باید به کله‌تون لگد زده باشه»!»<sup>۱</sup>

کاری:

سنتیمنت خنثی این موضوع حدود دو برابر میانگین است که باعث شده پایین‌ترین سنتیمنت مثبت را داشته باشد. کارآموزی، تحقیق، دستگیری آموزش<sup>۲</sup> و تفکر در مورد آینده موضوعات اصلی مرتبط با شغل هستند. انجام تحقیق به دانشجویان کمک می‌کند تا از نظر علمی جایگاهی برای خود پیدا کنند. این موضوع برای اساتید نیز مهم است زیرا «دانشگاه‌ها بر مبنای تولیدات علمی‌شان با هم رقابت می‌کنند تا بتوانند منابع مالی و حمایت‌های دولتی بیشتری را به دست آورند.»<sup>۳</sup> ساحل ترکمنی<sup>۴</sup> به طور خلاصه بیان می‌کند که «حقیقتاً مهم‌ترین بخش تحقیق کردن تو مقطع کارشناسی این هست که شما با روند یه ریسرچ آشنا بشید.» دستگیری‌های آموزشی تجربه‌ای را فراهم می‌کنند، اما باید از روی علاقه انجام شود، نه فقط برای توصیه‌نامه.<sup>۵</sup>

اجتماعی:

این موضوع بالاترین سنتیمنت مثبت را دارد. متون این بخش در مورد تغییرات در سبک زندگی و دیدگاه‌ها، احساس تعلق/عدم تعلق، ارتباطات، و خلق و خوی/سلامت روان صحبت می‌کنند. «سال‌های کوتاه دوره‌ی کارشناسی می‌تواند حس و حال آدم را نسبت به همه چیز تغییر دهد»<sup>۶</sup>. دانش‌آموزان به «ارتباطات زیاد» و یافتن «افرادی که برای شما مفید هستند»<sup>۷</sup> توصیه می‌کنند. با این حال، نباید رقابت باعث افزایش انزوا شود و کار به جایی برسد که «رقابت بر سر موفقیت به حدی رسیده که از پیشرفت بقیه ناراحت می‌شیم و از زمین خوردنشون خوشحال»<sup>۸</sup> حفظ «آرامش روانی» و «احساس تعلق» مهم است.

۱- متین انصاری‌پور - درایه ۶,۱

۲- Teaching Assistant (TA)

۳- علی الماسی - درایه ۷,۳

۴- درایه ۷,۳

۵- Recommendation

۶- مهدی غزنوی - درایه ۶,۴

۷- مهرشاد تازیکی - درایه ۶,۲

۸- سینا قاسمی‌نژاد - درایه ۶,۴

## اصلا چرا سنتیمنت؟

در این مدتی که خودم را غرق در نوشته‌ها و شماره‌های درایه کرده بودم، چیزی که انگار به‌طور ناخواسته‌ای اکثر متون را به هم وصل می‌کرد، قصه‌پردازی و دغدغه‌مندی‌شان بود. بیایید برای دقیق‌تر شدن، واژه‌ی قصه را تعریف کنیم: آنچه نگاهیست واقعیت به آن، به ما در *make sense* کردن از حقیقت کمک می‌کند. ما در علوم ریاضی فعالیت می‌کنیم؛ ما در سیم‌کشی‌های مغزمان به‌طور درهم‌تنیده‌ای تعریف کردیم و می‌طلبیم که قصه‌ها را بیرون بکشیم. پس بديهی است که به این شکل ساختارهای قصه‌مانندی در مجله‌ی دانشکده ببینیم. وقتی شروع به نوشتن و بررسی درایه کردم، هر چه بدست آمده بود را نوشتم. اما در مرورها از خودم سوال کردم که کدام یک از این یافته‌ها قصه‌ای را برای ما بازگو می‌کنند؟ کدام یک از آن‌ها با یکی از قوانین پنهان درایه در یک راستا است؟ جواب شد آنچه خواندید.









